



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۱۶ اسفند ۱۳۹۶

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت اول: تقسیم خمس - بررسی اشکالات قول سوم (اشکال سوم تا هفتم)

مصادف با: ۱۸ جمادی الثانی ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۸۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکالاتی است که به قول سوم و ادله و شواهدی که برای قول سوم اقامه شد. دو اشکال در جلسه قبل مورد بررسی قرار گرفت.

اشکال سوم

اشکال سوم متوجه یکی از قرائنی است که ما نسبت به قسم دوم از اخبار ذکر کردیم. قرینه سوم این بود که فقها تسالم و توافق بر عدم وجوب بسط بر عناوین سه گانه (ایتام، فقرا، ابن السبیل) دارند؛ در حالی که اگر این عناوین که در آیه و روایات آمده ظهور در تقسیم داشته باشد و این تقسیم از حیث ملکیت باشد، لازمه اش بسط بر این عناوین است. به عبارت دیگر کأن مستشکل می گوید شما مدعی هستید سهام بر شش سهم است و این عناوین مالک این سهام هستند. ظهور تسهیم و تقسیم به شش سهم و قسمت، این است که خمس مال باید به طور مساوی بین این شش گروه تقسیم شود. اگر سهم خدا و رسول را هم متعلق به امام بدانیم، نصف سهم در اختیار امام قرار می گیرد ولی نصف دیگر باید بین این سه گروه تقسیم شود. تقسیم نصف خمس در این سه گروه بدین معناست که آن نصف خمس باید ثلثش به فقرا داشته شود، ثلث دیگر به ایتام و ثلث دیگر هم به ابناء السبیل از سادات داده شود.

پس لازمه این قول آن است که نصف خمس که متعلق به این سه گروه است، می بایست به نسبت مساوی در اختیار این سه عنوان قرار گیرد؛ چون اینها مالک هستند. در حالی که هیچ کدام از آقایان به این مسأله ملتزم نشده اند بلکه یک فتوایی برخلاف این لازمه داده اند. یعنی گفته اند بسط بر عناوین ثلاثه واجب نیست. لذا خود تسالم فقها بر عدم لزوم بسط و تقسیم به نسبت مساوی بین این سه گروه، شاهد بر این است که اینها مالک نیستند. درست است که مشهور معتقدند سهام به شش سهم تقسیم می شود؛ اما عرض ما این است که در مقابل، همین که فقها می گویند بسط بر عناوین ثلاثه واجب نیست، شاهد و مؤید عدم ملکیت است. چون اگر مالک بودند، می بایست بسط داده شود. اگر این عناوین مالک بودند باید هر کدام سهم خودشان را دریافت کنند. اگر حق هم باشد می بایست به آنها اختصاص داده شود. پس نفس تسالم فقها بر عدم وجوب بسط به عناوین ثلاثه، حاکی از آن است که این عناوین، مالک و ذی حق نیستند بلکه اینها بیان مصرف هستند.

بررسی اشکال سوم

اشکال این است که این فتوا با ملکیت این عناوین یا ذی حق بودن این عناوین هم سازگار است. این طور نیست که اگر مشهور این فتوا را داده اند لزوماً به معنای عدم ملکیت باشد.

این مؤید چه اشکالی دارد؟ ما قرینه و مؤید داریم از یک کاری که فقها در موضع دیگر کرده‌اند. این جا فتوا داده‌اند که باید به شش سهم تقسیم شود که نصف آن برای امام و نصف دیگر برای این عناوین است. ما سراغ یک مسأله و مطلب دیگر رفتیم و اینکه می‌بینیم فتوا داده‌اند که بسط واجب نیست؛ یعنی لازم نیست حتماً بین این عناوین توزیع شود. شما می‌توانید همه این‌ها را به فقرای سادات بدهید و ایتم و ابن السبیل ندهید.

آیا این با مالکیت سازگار است؟ اگر ایتم و ابناء السبیل مانند فقرا مالک هستند، چرا همه را به فقرای سادات بدهیم؟ خود این فتوا که می‌گویند بسط واجب نیست و لازم نیست به هر سه گروه داده شود و حتی اگر به یک گروه هم داده شود کافیت، معلوم می‌شود که این جا مسأله ملکیت مطرح نیست. لازمه ملکیت این بود که فتوا به بسط بدهند. ما می‌گوییم نفس تسالم فقها بر عدم وجوب بسط بر عناوین ثلاثه، حاکی از آن است که این‌ها مالک نیستند.

سؤال:

اشکال چهارم

اشکال چهارم شما این است که سیره عملی متشرعه بر این که از ابتدا تا کنون خمس به ائمه یا به وکلای ائمه یا به نواب ائمه داده می‌شده، موجب این نمی‌شود که بگوییم حتماً خمس متعلق به امام است بلکه با قول مشهور نیز سازگاری دارد چون طبق نظر مشهور چون باید به امام داده شود تا امام آن را توزیع کند؛ لذا این نمی‌تواند مؤید و قرینه‌ای باشد که موجب صرف ظهور آیه یا روایت از ظاهر بدوی آن شود.

بررسی اشکال چهارم

اگر به خاطر داشته باشید آخرین مطلبی که در پایان بحث از قرائن و شواهد عرض شد، این بود که لو سلم ظهور آیه یا روایت در تقسیم به لحاظ ملکیت، یکون الخمس بتمامه تحت ولایة الامام. عرض من این است که سیره قطعی متشرعه که همواره خمس را به امام یا نائب امام می‌دادند، حاکی از آن است که در ارتکاز آن‌ها این بوده که این مالی است که متعلق به امام و منصب امامت است و باید در اختیار امام قرار گیرد. وقتی شما در طول تاریخ می‌بینید که مردم همواره خمس را به امام می‌دادند و امر خمس به ید الامام است، ظهورش در این است که این حق یا ملک امام است و این مربوط به امام بماهو امام است.

شما برای اینکه بخواهید از این مدار خارج شوید و بگویید این حق آن‌هاست اما اذن امام لازم است، نیاز به مؤونه و دلیل دارد که عدم ملکیت را ثابت کنید و بعد بگویید اذن امام لازم است. ما هنوز روی قرینیت این مورد ایستاده‌ایم و پای می‌فشاریم.

و لو سلم که فرمایش شما باشد؛ بالاخره یک مطلب مسلم است و آن اینکه امر خمس بأجمعه فی ید الامام است. ما حتی اگر بگوییم آیه و روایات ظهور در تسهیم و تقسیم به لحاظ ملکیت دارند، همه این باید به امام داده شود و خود مکلف نمی‌تواند این را صرف سادات از فقرا و ایتم و مساکین کند. وجه این را هم گفتیم که چرا خود مکلف نمی‌تواند مستقیماً این را به سادات بدهد و حتماً باید از امام اجازه بگیرد. این اقل چیزی است که در این مقام می‌توان ادعا کرد. ما می‌گوییم ملک امام یا حق امام؛ مشهور می‌گویند ملک یا حق این عناوین ثلاثه است. ولی بالاخره می‌توانیم با مشهور در یک نقطه به تفاهم برسیم و آن اینکه با این بیان می‌توانیم بگوییم «امر الخمس باجمعه فی ید الامام».

پس این هم مسأله مهمی است که اگر قائل به ملکیت این عناوین شویم، اینطور نیست که خود مکلف به خمس بتواند این‌ها را به مالک برساند بلکه حتماً باید با نظر امام و اجازه امام باشد.

به هر حال نتیجه کلی این است که اگر به ید امام بود، آن‌جا پای تشخیص مصلحت توسط امام مطرح می‌شود؛ اگر امام تشخیص دهد که این خمس به سادات داده نشود، نمی‌تواند این کار را بکند؟ مسأله واگذار شدن به ید امام، ملازم است با اینکه امر خمس را به صلاح دید امام واگذار کنیم. یعنی اگر روزی امام تشخیص داد که یک مصلحت مهم‌تری از رسیدگی به ابناء السبیل است، امام نمی‌تواند این کار را کند؟ قطعاً می‌تواند این کار را کند. پس خود این قرینه است بر اینکه این‌ها مالک نیستند.

شما می‌توانید اشکال کنید و بگویید این به عنوان ثانوی ثابت می‌شود که مثلاً ضرورت یا مصلحتی پیش آید تا حاکم بتواند این کار را بکند. این روشن است چون امام نه تنها اموال این‌ها بلکه اموال دیگران را هم می‌تواند در جهت مصالح صرف کند. بالاخره نهایت این می‌شود که امر خمس بتمامه در اختیار امام است و دایر مدار تشخیص مصلحت اوست. ولو اینکه در یک مرحله‌ای می‌گوییم این‌ها مالک نیستند و شما می‌گویید مالک هستند. بالاخره در نقطه نهایی، مشهور به این نظر نزدیک می‌شوند. ما هم می‌خواهیم همین را بگوییم که امر خمس به دست امام است و همه آن در اختیار امام است و امام هر طور که تشخیص دهد عمل می‌کند. براساس مبنای مشهور نیز نهایتاً به این‌جا می‌رسیم منتهی با یک واسطه؛ مثلاً به عنوان ثانوی یا اضطرار یا مصلحت.

اشکال پنجم

اصل اشکال شما در واقع این است که چرا می‌گویید «خمس لیس حاله حال الزکاة». قرینه این بود که همین‌که با خمس معامله زکات نکرده‌اند، حاکی از آن است که خمس ملک این عناوین نیست بلکه بیان مصرف است. این قرینه چهارم بود که ذیل قسم دوم از اخبار بیان کردیم. اصل قرینه این بود که اگر نصف خمس ملک عنوان فقیر و یتیم و ابن السبیل از سادات بود، باید مثل زکات به این‌ها داده می‌شد. از مال کسی که خمس به گردن او واجب است، باید به این‌ها داده می‌شد و نتیجه آن این بود که فرقی بین فقیر هاشمی و غیر هاشمی نباشد؛ از این جهت که فقیر غیر هاشمی ابتدائاً حق خود را از غنی اخذ می‌کرد؛ پس فقیر هاشمی هم باید ابتدائاً حق خود را از غنی اخذ کند و این با تکریم و تشریف سادات سازگار نیست.

بنابراین، حیثیت تکریم سادات اقتضا می‌کند که خمس بتمامه ملک یا حق منصب امامت باشد. این قرینه چهارم بود که عرض کردیم. چند جای دیگر هم به مناسبت اشاره کردیم که خمس مثل زکات نیست.

بررسی اشکال پنجم

این‌جا باید ببینیم که زکات چه خصوصیتی دارد که می‌گوییم خمس مثل زکات نیست. در زکات می‌گویند این عناوین ملک فقرا و امثال اینها است و چون ملک آن‌هاست، خود مکلف به زکات می‌تواند سهم آن‌ها را مستقیماً به آن‌ها بپردازد. به عنوان یک تکلیف واجب است که سهم مستحقین زکات را به آن‌ها برساند.

حال اگر قرار باشد در باب خمس نیز مثل آن‌جا باشد، این با تکریم آن‌ها سازگاری ندارد. پس باید در اختیار امام باشد تا امام به آن‌ها برساند. نهایت این است که شما می‌فرمایید این با قول به ملکیت نیز سازگار است. یعنی حتی اگر قائل به

ملکیت فقرا و ابن السبیل و ایتم از سادات شویم، باز هم تکریم آن‌ها حفظ می‌شود؛ چون این باید از طریق امام داده شود؛ برخلاف زکات که ضرورت ندارد به اذن امام باشد یا از طریق امام توزیع شود.

عرض ما این است که در هر صورت نصف خمس باید از کانال امام در اختیار این عناوین قرار گیرد. ما می‌گوییم این پولی بوده که حق امام بوده و امام می‌تواند بین این‌ها توزیع کند. در این صورت کرامت آن‌ها حفظ شده است. اگر آن مطلبی که در پایان گفتیم که بالاخره امر خمس (ولو قائل به تسهیم هم شویم) بتمامه در اختیار و بید الامام است، آن‌جا هم می‌تواند کرامت این عناوین ثلاثه حفظ شود؛ چون آن‌جا نیز با اذن امام یا از طریق امام به این‌ها داده می‌شود.

باز به همین نقطه می‌رسیم که امر خمس بتمامه فی ید الامام است. این برای ما مهم است؛ توافق ما با مشهور فی الجمله است و نه بالجمله. ما در درجه اول می‌گوییم این حق یا ملک این منصب است؛ اگر از این هم تنزل کنیم، می‌گوییم ولو ملک و حق منصب امامت نباشد، اما امر آن بید الامام است. و اینکه امر آن بید الامام باشد نتیجه‌اش این است که صلاحدید امام در این میان تعیین کننده است. چون اگر ملک باشد، پس امام هم نمی‌تواند در غیر این جهت مصرف کند. این صرفاً نمی‌تواند قول مشهور را تأیید کند؛ در واقع می‌خواهیم بگوییم همین‌که امر خمس بتمامه در اختیار امام است، این مؤید آن است که در توزیع نیز تشخیص امام ملاک است. این کأن یک لازمه قهری است و نمی‌شود شما از یک طرف امر خمس را بتمامه به اختیار امام بگذارید و بعد از آن طرف او را محدود کنید به اینکه فقط این‌جا باید این کار را کنید. اگر امام حاکمیت دارد، همانطور که نظر امام و تشخیص امام در غیر امور مالی، حجت و معتبر است، در امور مالی نیز همین طور است. مثلاً امروز امام تشخیص می‌دهد که این را به فلان گروه بدهد. این لازمه طبیعی واگذاری امر خمس به امام است.

سؤال:

اشکال ششم

باید بین لفظ تسهیم و تقسیم فرق گذاشت. عقلاً هم بین اینها فرق می‌گذارند لذا عقلاً وقتی سخن از تسهیم به میان می‌آورند ظهور در ملکیت دارد.

بررسی اشکال ششم

روی لفظ «تقسیم یا تسهیم» تأکید نمی‌کنم بلکه می‌گویم وقتی بین عقلاً یک گروه‌هایی را برای توزیع این پول یا منبع مالی ذکر می‌کنند، در حقیقت مصرف آن را تعیین می‌کنند و نه اینکه این‌ها را مالک بدانند.

اشکال هفتم

اگر اینها مصارف خمس هستند پس چرا فقط اینها ذکر شده‌اند. همانطور که در مورد خدا و رسول و امام شما قائل به ملکیت هستید اینجا هم همینطور است. این ظاهر آیه است.

بررسی اشکال هفتم

این‌ها ذکر بارزترین مصرف اموال عمومی در جامعه اسلامی است. واقعاً در یک جامعه اسلامی بارزترین مصرف اموال عمومی رسیدگی به حال بیچارگان است. یعنی این‌ها بارزترین مصادیق مصرف یک مال عمومی در یک جامعه اسلامی است. چطور شما «لام» را نمی‌بینید؟ چرا بعد نگفته «للیتامی و للمساکین و لابناء السبیل»؟ آن‌جا برای خدا فارغ از امام و

رسول، اعمال حاکمیت تشریحی معنا ندارد. رسول در یک دورانی بوده و بعد از دنیا رفته و آن کسی که الی الابد باقی می ماند امام است. روایت داریم که در اختیار رسول قرار گرفته است.

«الحمد لله رب العالمین»